1395.01.21

بسم الله الرحمن الرحیم

**عدم ثبوت نقل «سمع»**

در جلسه گذشته در پاسخ به این اشکال که در برخی از اخبار من بلغ به جای «بلغ»، «سمع شیئا من الثواب» وجود دارد و سماع اعم از طریق معتبر و غیر معتبر است، بیان شد: حتی اگر ورود کلمه سماع صحیح باشد، ظاهر سمع آن است که محرّک عمل مسموع است نه خود سماع. به نظر می رسد این ادعا، ادعای روشنی نیست و نمی توان با این بیان، سمع را به سماع به طریق معتبر اختصاص داد. به همین علت در پاسخ به این اشکال باید پاسخ اول را که در جلسه قبل بدان اشاره شد، قائل شد. بیان شد: سمع در روایت هشام بن سالم وارد شده اما نقل بلغ در روایت هشام بن سالم نیز وارد شده و از سویی دیگر، ذیل همین نقل سمع، بلغه وارد شده است: « مَنْ‏ سَمِعَ‏ شَیْئاً مِنَ الثَّوَابِ عَلَی شَیْ‏ءٍ فَصَنَعَهُ کَانَ لَهُ وَ إِنْ لَمْ یَکُنْ عَلَی مَا بَلَغَهُ.[[1]](#footnote-1)» همانگونه که بیان شد، در هیچ از یک از اخبار من بلغ غیر از روایت مذکور، سمع وارد نشده است نه در نقل های از پیامبر ص (روایت جابر بن عبد الله، روایت انس بن مالک، روایت ابن عمر) و نه در روایت هایی که در خاصه وارد شده است (دو روایت محمد بن مروان از ابی جعفر ع و ابی عبدالله ع) و تنها در روایت هشام بن سالم و آن هم در یکی از نقل های آن، سمع وارد شده است.

در نتیجه اگر نقل سمع ثابت بود، اخبار من بلغ مطلق بوده و شامل روایات ضعیف نیز می شد. اما با دو وجه ذکر شده، نقل سمع ثابت نیست و ظاهرا به علت نقل به معنای غیر دقیقی که توسط ناقلین اتفاق افتاده، در برخی از نقل ها، سمع به جای بلغ ذکر شده است. استعمال بلغ در بلوغ به طریق معتبر نیز استعمالی شایع است و سبب می شود نتوان اطلاق بلغ نسبت به بلوغ به طریق غیر معتبر را ثابت دانست. بنابر این هر چند معنایی که مرحوم مامقانی در مقباس الهدایه در اختصاص بلوغ به بلوغ به طریق معتبر بیان کرده، ظاهر نیست اما مانع اطلاق گیری بوده و موجب اجمال دلیل می گردد.

**عدم دلالت «ایمانا به» بر اطلاق**

در برخی از نقل های عامه «ایمانا به» به معنای «ایمانا بالله» وارد شده است. « مَنْ بَلَغَهُ عَنِ اللَّهِ شیء فیه فَضِیلَةٌ فَأَخَذَبه إِیمَاناً به وَ رَجَاءَ ثَوَابِهِ أَعْطَاهُ اللَّهُ ذَلِکَ وَ إِنْ لَمْ یَکُنْ کَذَلِکَ.» [[2]](#footnote-2) باید دانست این تعبیر دالّ بر عمومیت بلوغ نیست زیرا می تواند ایمانا به بدین معنا باشد که نکته ترتّب ثواب بر عمل، اصابت با واقع نیست بلکه به این جهت که مؤمن از روی ایمان و تقوا این عمل را انجام داده است، حتی در صورتی که خبر با واقع اصابه نداشته باشد و عمل واقعا مستحب نباشد، خداوند به این مؤمن پاداش عنایت می کند. به همین جهت امکان دارد مراد از بلغ خبر معتبر باشد و اخبار من بلغ بر خبری که از طریق معتبری که امکان دارد بر واقع اصابه نداشته باشد، ثواب را مترتب کرده است. در نتیجه اخبار من بلغ بیان کرده است: بدین علت که شما در جستجوی قول پیغمبر ص بودید و در جستجوی قول پیغمبر ص به خبر معتبر اعتماد کردید، همین مقدار در ترتّب ثواب کافی است هر چند خبر معتبر با واقع مطابق نباشد.

**احتمالات ثبوتی در اخبار من بلغ در دیدگاه شهید صدر**

شهید صدر احتمالات ثبوتی در اخبار من بلغ را مطابق مباحث الاصول[[3]](#footnote-3)، چهار احتمال دانسته که در بحوث[[4]](#footnote-4)، احتمال پنجم اراده خبر صحیح نیز بر آن افزوده شده است. احتمال اول: ارشاد به حکم عقل به حسن انقیاد. احتمال دوم: استحباب مولوی به عنوان ثانوی خبر بالغ. احتمال سوم: جعل حجیّت برای خبر ضعیف بنابر این که حکمی ظاهری باشد. احتمال چهارم: مجرّد وعده بر ثواب به خاطر وجود مصلحت در نفس وعده.

پیش از پی گیری بحث، تذکر دو نکته به نظر ضروری است.

**ترتّب ثواب بر انقیاد**

احتمال اول مذکور در کلام شهید صدر در حسن انقیاد، مبتنی بر ثواب داشتن انقیاد و استحقاقی بودن ثواب است. اما در صورتی که ثواب را تفضّلی بدانیم که همین نیز صحیح است، دیگر این احتمال مطرح نخواهد بود.

از سویی دیگر حتی اگر انقیاد ثواب نیز داشته باشد، ثواب انقیاد همان ثواب بالغ نیست. مثلا اگر در خبری بیان شده باشد، زیارت عاشورا ثواب هزار عمره دارد و این خبر واقعا صحیح نباشد، عمل به خبر از باب انقیاد موجب آن نیست که ثواب هزار عمره به عامل داده شود. پس حتی اگر اصل ثواب دار بودن را از باب انقیاد بدانیم، ترتّب ثواب خاص حتما تفضّلی خواهد بود.

**کشف استحباب از ترتّب ثواب**

 شهید صدر این بحث را مطرح کرده که آیا می توان از جعل ثواب، استحباب (جامع بین احتمال دوم و سوم) را کشف کرد؟ شهید صدر در پاسخ به این پرسش، بجث را در زاویه ملازمه واقعی بین ثواب و استحباب پی گرفته است اما به نظر، نیازی به این سبک بحث نیست و ظاهر روایت مثبت ثواب، در مقام بعث و تحریک بوده و به جهت ایجاد محرّکیّت است. به نظر ما، استحباب به حکم ظاهری یا استحباب به عنوان واقعی، چیزی ماورای ایجاد محرّکیت بر عمل از طرف شارع نیست. در محاورات عرفی و موالی عرفی نیز همین گونه است و اگر پدر به بچه بگوید: اگر درس خود را بخوانی جایزه می دهم. قرار دادن جایزه برای تحریک فرزند بر درس خواندن است و درس خواندن مرغوب الیه پدر است. در نتیجه استحباب به معنای چیزی است که آمر به طرف آن تحریک می کند و همین ترتّب ثواب کاشف از تحریک است و نیازی به بحث های مطرح شده در کلام شهید صدر در ملازمه بین ثواب و استحباب نیست. بله امکان دارد مانع برای در مقام ترغیب بودن وجود داشته باشد اما تا زمانی که مانع اثبات نشود، بیان ثواب ظهور در ترغیب و استحباب دارد. این بیان در کلام قوم نیز وجود دارد که بیان کرده اند از «من صرّح لحیته فله کذا» استحباب ارسال لحیه استفاده می شود. پس استفاده استحباب از بیان ثواب بدین جهت است که بیان ثواب ظهور عرفی در مقام ترغیب و تشویق و ایجاد محرّک و داعی دارد و مستحب نیز چیزی ورای این نیست. در اخبار من بلغ نیز شارع وعده ثوابی داده است که اگر اخبار من بلغ نبود، این ثواب وجود نداشت و همانگونه که بیان شد، اخبار از ثواب به داعی تشویق و تحریک عبد بر عمل است و در نتیجه اخبار من بلغ دالّ بر استحباب است.

**مانع در استظهار استحباب**

 در اخبار من بلغ نکته ای وجود دارد که امکان دارد مانع استظهار استحباب باشد و در مقام محرّکیت بودن اخبار من بلغ را با آن نفی کرد. محمد بن مروان عن ابی عبد الله علیه السلام وارد شده است: « مَنْ‏ بَلَغَهُ‏ عَنِ النَّبِیِّ ص شَیْ‏ءٌ فِیهِ الثَّوَابُ فَفَعَلَ ذَلِکَ طَلَبَ قَوْلِ النَّبِیِّ ص کَانَ لَهُ ذَلِکَ

الثَّوَابُ وَ إِنْ کَانَ النَّبِیُّ ص لَمْ یَقُلْه‏»[[5]](#footnote-5) در این روایت، ثواب بر طلب قول نبی ص مترتّب شده به این معنای که در صورتی که علت تامه انجام عمل طلب قول نبی ص باشد، ثواب وجود دارد. ظاهرا در جایی که عملی ذکر شده و داعی آن عمل هم بیان شده باشد و سپس ثوابی بر آن مترتّب شده باشد، این ثواب نمی تواند داعوّیت داشته باشد زیرا فرض آن است که داعی عمل ذکر شده است. به عنوان نمونه در برخی از روایات وارد شده است: «مَنْ تَرَکَ الْخَمْرَ صِیَانَةً لِنَفْسِهِ سَقَاهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِنَ الرَّحِیقِ الْمَخْتُومِ.»[[6]](#footnote-6) این روایت نمی تواند ناظر به محرّکیت ثواب برای عمل باشد زیرا در آن محرّک عمل بیان شده و ثواب تنها برای کسی که به داعی صیانت از نفس از خمر خودداری کرده، ثابت شده است. بنابراین جعل ثواب برای ایجاد داعی نیست. در واقع این روایت در مقام بیان شدّت انزجار شارع مقدّس از خمر است و ثواب برای این قرار داد شده است نه به جهت محرّک بودن ثواب. به عبارتی دیگر، زمانی که برای عمل به شرط داعی خاصّی مثل صیانت از نفس، ثواب قرار داده شده باشد، دیگر نمی توان به داعی ثواب عمل را انجام داد تا ثواب مترتّب شود زیرا تنها ثواب در فرض وجود داعی خاصّ (صیانت از نفس) جعل شده است و ترتّب ثواب بر انجام عمل به داعی ثواب، خلف فرض است.

توضیح؛

 داعی زمانی نسبت به عمل محرّکیت دارد که عمل نسبت به وجود و عدم علی السویه باشد. مثلا نماز عملی است که می توان تحقّق یافته و می تواند تحقق نیابد. داعی موجب آن می شود که این عمل ممکن الوجود و ممکن العدم، تحقّق پیدا کند. اما عملی که به وسیله داعی محقّق شده است، دیگر داعی نمی توان به آن تعلّق پیدا کند زیرا با فرض تحقق معلول، علّت مجدد معنا ندارد. در مثال ذکر شده، اجتناب از خمر به علت صیانت از نفس این ثواب را دارد. فرض در این روایت آن است که اجتناب از خمر و صیانت از نفس وجود دارد و بر آن ثواب تعلّّق گرفته است. پس دیگر ثواب نمی تواند داعی بر اجتناب از خمر باشد.

فایده جعل و بیان این روایت نیز این است که این روایت در مقام بیان بغض شدید نسبت به خمر است و بغض شدید شارع باعث می شود، محرّکیت در موارد دیگر نیز ایجاد شود. در حقیقت شارع مقدّس فرموده است: من آنقدر از خمر بدم می آید که حتی کسی که به خاطر من هم خمر را ترک نمی کند و به خاطر خودش ترک می کند، این ثواب را به او می دهم.

به عبارتی دیگر اگر بیان شود: خدا آنقدر مهربان است که به کسانی هم که با خدا دشمن هم هستند روزی می دهد. این کلام برای ایجاد تحریک در دوستان خدا و ترتّب روزی مقرّر برای دشمنان برای دوستان، نیست. بلکه بدین جهت است که بندگان خدا، محبّت خدا را درک کنند و مشابه آن تحریک برای آنها ایجاد شود.

این شعر نیز به همین معناست. ای کریمی که از خزانه غیب گبر و ترسا وظیفه خور داری. دوستان را کجا کنی محروم تو که با دشمنان نظر داری. این جمله، بیان کننده آن است که خدایی که لطفش شامل غیر مسلمانان نیز می شود به طریق اولی لطف خود را شامل مسلمانان می کند اما به این معنا نیست که ثوابی که برای کفار قرار داده است برای مسلمانان نیز قرار می دهد. پس خود ثواب محرّک برای عمل نیست اما بالملازمنه کشف می شود که اگر خدا به کافر ثواب می دهد حتما بیش از آن به مسلم ثواب خواهد دهد و همین موجب ایجاد تحریک برای مسلم است. پس نفس ثواب مذکور به هیچ وجه محرّکیت ندارد اما ثوابی که بالملازمه کشف می شود، موجب تحریک به عمل خواهد بود.

خلاصه؛ ترتّب ثواب در برخی از موارد موجب ایجاد داعی بر عمل مذکور نیست بلکه داعی بر انجام عملی دیگر ایجاد می کند و دیگر نمی توان از آن استحباب عمل مذکور در روایت را اثبات کرد. مثلا «نیت المرء خیر من عمله» یا «انما یثاب علی النیات» موجب داعی بر نیّت صرف نیست زیرا هیچ گاه اراده خدا بر آن تعلّق نگرفته است که انسان نیّت صرف داشته باشد و اگر گفته شود: «خدا عمل خیر کافر را بدون پاداش نمی گذارد» برای تحریک به کفر و عمل خیر با کفر نیست بلکه هر دو مثال برای بیان ترتّب ثواب بر عمل خیر مسلمان و پاداش بر عمل خیر همراه با نیّت صالح است نه آنکه مکلّفین را به کفر و نیّت صرف ترغیب کرده باشد. در نتیجه از این ادله نمی توان استحباب نیّت صرف و عمل صالح همراه با کفر را اثبات کرد.

در اخبار من بلغ نیز زمانی که بیان شده است: طلب قول النبی ص کسی مطابق خبر عمل کند، ثواب به او داده می شود هر چند رسول الله ص آن را نگفته باشد، باعث می شود محبّت خدا در دل انسان رسوخ کرده و به این اعتقاد پیدا کند که خدایی که این قدر مهربان است، سزاوار عبادت است. پس این اخبار برای تحریک مستقیم به عمل نیست و چون معقول نیست برای تحریک باشد، نمی تواند این روایت برای استحباب باشد.

**پاسخ به تقریب بر عدم استظهار استحباب**

در پاسخ به این اشکال می توان بیان داشت:

اولا: «طلب قول النبی ص» تنها در روایت محمد بن مروان وارد شده و در روایت هشام بن سالم که اصلی ترین روایت معتبر در بحث است، «التماس ذلک الثواب» وارد شده است.

ثانیا:لازم نیست «طلب قول النبی ص» علت تامّه باشد تا این جمله صدق کند و همین که «طلب قول النبی ص» علّت ناقصه باشد، در صدق آن کفایت می کند. جزء دیگر علت نیز ثواب مذکور در روایت است.

در روایت ثواب بر عمل ذکر شده و حتی در فرضی که به واقع نیز اصابه نداشته باشد، ثواب وجود دارد. ثواب مذکور در اخبار من بلغ، ثوابی تکمیلی و در فرض عدم اصابه به واقع است. با این توضیح روشن است ثوابی که در فرض اصابه به واقع مترتّب می شود با اخبار من بلغ ثابت نشده و پیش از آن وجود داشته است.

 بنابراین در کسی که اخبار من بلغ بر او وارد شده و بیان کرده است اگر به واقع اصابه کند، همان ثواب بر واقع مترتّب شده و اگر به واقع اصابه نکند، ثوابی که این روایت وعده داده است، نصیب این شخص می شود، جزء العله بر محرّکیت، اصابه خبر به واقع و همان ثواب واقعی موعود است زیرا احتمال اصابه به واقع و به دست آوردن ثواب اولیه وجود دارد. پس در جایی که من عملی را انجام می دهم و نمی دانم که به واقع اصابت می کند یا خیر؟ جزء المحرک من ثواب واقعی است به احتمال اینکه شاید خبر به واقع اصابت کند و جزء محرک دیگر من خود ثواب مذکور در این خبر است به احتمال اینکه شاید خبر به واقع اصابت نکند.

ثواب در فرض عدم اصابه عین ثواب واقعی نیست بلکه مشابه آن و تکمیل کننده آن است و این گونه نیست که در فرض اصابه به واقع هم ثواب واقعی مترتّب باشد و هم ثواب موعود در اخبار من بلغ.

مثلا اگر زراره به من خبر داده باشد: دعا عند رؤیت الهلال مستحب است. با احتمال عدم اصابه خبر به واقع، طلب قول النبی ص جزء العله محرّکیت است و هم احتمال اصابت و هم احتمال عدم اصابه، موجب تحریک و موجب ایجاد تحریک کامل است.

با این بیان، می توان اشکال را دفع کرد و بیان کرد با این فرض که طلب قول النبی ص جزء العله است، این روایت شامل جایی که خود روایت، دخالت در تحریک داشته باشد، نیز می شود. اما اگر گفتیم طلب قول النبی ص علت تامه است، اشکال پیش گفته در این که داعی تامّه نمی توان جعل داعی بکند، باقی است و نمی توان از آن استحباب را استظهار کرد.

هر چند به نظر می رسد، ظاهر «طلب قول النبی ص» علت تامه بودن آن است. مثلا اگر گفته شود: «ضربت زیدا تأدیبا» ظاهر تأدیبا علت تامه بودن آن است.

در نتیجه پاسخ دوم ناتمام است ولی پاسخ اول در این که تنها در روایت محمد بن مروان طلب قول النبی ص وجود دارد و در دیگر روایات این تعبیر نیست، باقی است. برخی بیان کرده اند: هر چند در سایر روایات اخبار من بلغ، طلب قول النبی ص وجود ندارد اما فاء تفریع جایگزین این تعبیر است و همان مفاد از آن استفاده می شود. در جلسه گذشته این بیان را توضیح داده و صحت و سقم آن را بررسی می کنیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

1. الكافي (ط - الإسلامية) ؛ ج‏2 ؛ ص87، ح 1 [↑](#footnote-ref-1)
2. تاریخ بغداد؛ ج8، ص: 293 [↑](#footnote-ref-2)
3. مباحث الأصول، ج‏3، ص: 499 [↑](#footnote-ref-3)
4. بحوث في علم الأصول، جþ5، ص: 121 [↑](#footnote-ref-4)
5. المحاسن ؛ ج‏1 ؛ ص25، ح 1 [↑](#footnote-ref-5)
6. الكافي (ط - الإسلامية) ؛ جþ6 ؛ ص430 [↑](#footnote-ref-6)